

نقش عناصر ایرانی با دولت اورارتو (سده‌های ۱۳-۷ پیش از میلاد)

عنایت‌الله رضا

وظیفه نویسنده در این مختصر شرح تاریخ اورارتو^۱ نیست، بلکه نقش عناصر ایرانی در ارتباط با دولت مذکور است. برای انجام بهتر این وظیفه، ناگزیر به مطالبی بسیار کوتاه درباره دولت اورارتو اشاره می‌شود تا موضوع اصلی روشن‌تر گردد.

قدیم‌ترین آگاهی از سرزمین اورارتو (Urartu) یا اورواتری (Uruatri) از طریق متن آشوری نیمه نخست سده سیزده پیش از میلاد به دست آمده است. در کتیبه شلمنصر (سلمنصر) اول (Salmanasar) شاه آشور (۱۲۸۰-۱۲۶۱ پ.م) ضمن اشاره به شکست کوتیان (Kuti) از مرز اورارتو در جنوب شرقی دریاچه وان (در ترکیه کنونی) یاد شده است. از متن کتیبه آشوری می‌توان چنین نتیجه گرفت که دولت اورارتو در سرزمین کوهستانی جنوب و جنوب شرقی دریاچه وان (غرب دریاچه ارومیه) مسیر علیای رود زاب کبیر واقع و از اتحاد چند قبیله تشکیل شده بود.^۲ متأسفانه حدود مرز شمالی اورارتو در کتیبه شلمنصر اول مشخص نشده است. از اینجا می‌توان دریافت که شاه آشور تنها به مناطق جنوبی اورارتو دست یافته بود. میلیکیشوبلی ضمن پذیرش وجود اتحاد قبایل در سرزمین اورارتو، آن را «اورواتری» نامیده و چنین اظهار نظر کرده

است که اراضی دولت مذکور در منطقهٔ مسیر علیا یا وسطای رود زاب واقع بوده است.^۳ در کتیبه‌ای بر ستون کاخ توکولتی-نینورتی اول (Tukulti-Ninurti) فرزند شلمنصر اول، اتحاد قبایلی که از آن یاد کردیم با نام نائیری (Nairi) ذکر شده است. این نام در کتیبهٔ شلمنصر اول نیز آمده است.^۴ این نامی است که بعدها در کتیبه‌های فرمانروایان اورارتو، از جمله سردور شردوری (Sardur-Sharduri) فرزند ارگیشتی (Argishti) از آن سخن رفته است. با این وصف، در قدیم‌ترین مأخذی که از کتیبه‌های آشوری با خط میخی به دست آمده، سرزمین مورد نظر اورارتو نامیده شده است.^۵ در کتیبهٔ یکی از پرستشگاه‌های آشوری (Ziggurat) از پیروزی بر ۴۳ فرمانروای سرزمین نائیری یاد شده است.^۶ اما در کتیبهٔ تیگلت پیلسر اول (Tiglatpalasar) شاه آشور (۱۱۱۶-۱۰۹۰ پ.م) از ۲۳ فرمانروای سرزمین نائیری سخن رفته است.^۷ ظاهراً اتحاد قبایل نائیری در جنوب دریاچهٔ وان واقع بوده است که آشوریان آن را «دریای نائیری» می‌نامیدند.^۸ در کتیبهٔ تیگلت پیلسر اول آمده است که لشکریان آشور، تا ملازگرد از سرزمین نائیری پیش تاختند.^۹ در این کتیبه نام اورارتو به صورت اورارتینا (Uratina) و اورارتیناش (Uratinash) آمده است. پیوتروفسکی قرائت اورارتیناش را نادرست نامیده است.^{۱۰}

بیشتر محققان اروپایی در بررسی تاریخ، زبان و فرهنگ اورارتو، قفقاز به ویژه ارمنستان و گرجستان را مورد توجه قرار داده‌اند، چه در اراضی این دو جمهوری و نیز کشور ترکیه کوشهای متعددی صورت گرفته است و بر پایهٔ این کوشها دانشمندان توانسته‌اند به آگاهی‌های قابل توجهی دست یابند. متأسفانه در ایران کوشهای اندکی وجود داشته که نتوانسته است دانشمندان و محققان را به مسیر دقیق‌تری سوق دهد. حال آنکه اورارتوها حتی در سدهٔ سیزدهم پ.م در گوشه‌ای از فلات ایران در فاصلهٔ کوههای سهند و دریاچهٔ وان می‌زیسته‌اند. در شرق کوههای سهند و سبلان (سولان) در حاشیهٔ غربی دریای کاسپی به وجود کاسها اشاره شده است. کاسها را گروهی از محققان، هند و اروپایی نامیده‌اند که نشانی از وجوه منشاء آریایی آنان است.^{۱۱} اینان پس از ورود به گیلان به دو یا سه شاخه بخش شدند. گروهی از کرانهٔ دریای کاسپی راه خوارزم را در پیش گرفتند، گروهی دیگر تا کوههای زاگرس پیش رفتند و به دشت اکد سرازیر شدند. هنگامی که مورسیلیس اول (Mursilis) پادشاه هیتی در پایان سدهٔ شانزدهم پ.م به بابل لشکر کشید،



کاسها او را در این کار یاری کردند.^{۱۲} این ماجرا نیز نشانه‌ای از وجود عنصر آریایی (هند و اروپایی) در ایران، حتی در نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد است.

گروهی از محققان بر این نکته اتفاق نظر دارند که ورود آریاییان به فلات ایران در هزاره دوم پیش از میلاد از طریق غرب آسیا نیز صورت پذیرفته است. حال آنکه پیش از آن، دانشمندان ورود عناصر آریایی را تنها از شرق و حدود آسیای مرکزی می‌دانستند. تردید نیست که در سده چهاردهم پ.م در قفقاز و طالش در حوضه دریاچه ارومیه فرهنگ نسبتاً همگونی شکل گرفت که آثار به دست آمده حاکی از این امر است.^{۱۳}

محققان بر این نکته اتفاق نظر دارند که لشکرکشی اورارتها به شمال رود ارس، در پایان سده نهم پ.م دست کم چهار قرن پس از تأسیس دولت اورارتو آغاز گردید. گروهی از محققان زبان‌شناسی نیز بیشتر با تکیه به اسناد آشوری و زبانهای اقوام ساکن ارمنستان و گرجستان به اظهارنظرهایی درباره زبان اورارتویی و از این رهگذر شناخت هویت قومی اورارتها پرداخته‌اند. افسوس که هنوز بررسی زبانهای اقوام محدوده کوههای سهند و سبلان چندان مورد عنایت قرار نگرفته است. حال آنکه این زبانها از سده چهارم هجری (ده میلادی) کم و بیش وجود داشته‌اند. ابن حوقل، که اواسط سده مذکور به آذربایجان سفر کرد، ضمن اشاره به سیاه‌کوه (به نوشته اوسیاہ کویه- قراداغ کنونی) می‌نویسد: «مردم آنجا به سیصد و اند زبان تکلم می‌کنند و من این را نمی‌پذیرفتم تا آنکه کوه سبلان واقع در اردبیل را که قرای متعدد دارد دیدم که هر قریه‌ای به یک زبان خاص جز زبانهای فارسی و آذری سخن می‌گفتند».^{۱۴}

نیکلای واسیلیویچ‌ها روتونیان که درباره نامهای اورارتویی و نامهای ساکنان اراضی همجوار و قبایل نزدیک به آن تحقیق کرده است، می‌نویسد که اثر او مکمل تحقیقات متقدمان و پژوهندگان اروپایی است و در اثر او نامهای موجود در سرزمینها و کشورهای همسایه اورارتو مورد توجه قرار گرفته است.^{۱۵} وی ضمن اشاره به بهره‌گیری و مقابله نامهای اورارتویی و دیگر نامها، بیشتر به مأخذ آشوری، هیتی، ارمنی و گرجی توجه داشته و به نامهای رایج در جنوب رود ارس چندان عنایتی مبذول نداشته است. حال آنکه در مأخذ آشوری از اقدامهای روسا (Ursa=Rusa) فرمانروای اورارتو در آباد کردن بیابانهای شهر اولهه (Ulha) در شمال غرب



دریاچه ارومیه و بدل شدن آن به سرزمینی شکوفا سخن رفته است. گروهی از محققان از جمله آکادمیسین پیوترفسکی بر این عقیده‌اند که اورارتوها تا اواخر سده نهم پیش از میلاد، نخستین بار به جنوب قفقاز لشکر کشیدند. با این وصف، فرمانروایی آنان بر کرانه‌های شمالی رود ارس چندان پایدار نبود. از این رو، به منظور تحکیم سلطه خویش بر جنوب قفقاز به ایجاد مراکز اداری در اراضی اشغالی پرداختند. به هنگام پادشاهی مشترک منوئه (Menua) و پدرش ایشپوئن (Ishpuin) در پایان سده نه و آغاز سده هشت پ.م لشکریان اورارتو از رود ارس گذشتند و به سوی شمال و جلگه ایروان پیش تاختند و برخی از بخشهای این سرزمین را به زیر فرمان خویش آوردند. منوئه برای حفظ نواحی مسخر در ساحل شمالی رود ارس، نزدیک قصبه‌ای که اکنون به تاش بورون (داش بورون= پوزه سنگی) معروف است مرکزی اداری تأسیس کرد و آن را منوئه هینیلی (menuahinili) نامید.^{۱۶} حال آنکه شهر دیگری در دامنه کوه آرارات در کرانه جنوبی دریاچه وان با همین نام وجود داشت. هاروتونیان در کتاب خود از وجود دو شهر با همین نام یاد کرده‌است.^{۱۷} چندی بعد در زمان پادشاهی ارگیشتی (Argishti)، تختگاه اورارتو به کرانه شمالی رود ارس انتقال یافت و دژ استواری در آن ساخته شد و ارگیشتی هینیلی (Argishtihinili) نام گرفت.^{۱۸} در متن مربوط به لشکرکشی اورارتوها در اواخر سده نهم و اوایل سده هشتم پ.م مسیر حرکت سپاهیان اورارتو از مناطق کوهستانی حدود توشپا (Tushpa) تختگاه اورارتو به سوی جنوب و اراضی ساحلی دریاچه ارومیه و در جهت شمال به سوی قفقاز مشخص شده است. اواخر سده نهم پ.م نیروی دولت اورارتو فزونی گرفت و اراضی آن وسعت یافت. اورارتوها به صورتی قاطع اراضی میان دریاچه وان و دریاچه ارومیه را به تصرف درآوردند. در نوشته‌ای به دو زبان آشوری و اورارتویی که شولتس (F. E. Schutz) در ۱۸۲۹ کشف کرد، معلوم شد که شهر موساسیر (Musâsir) که نام اورارتویی آن در متن، آردینی (Ardini) آمده است در تصرف نیروهای اورارتو بود.^{۱۹} در کتیبه اورارتویی از تابع شدن سرزمین بارشوا (Barshua) یاد شده است که در متن آشوری به صورت پارسوا (Parsua) در جنوب سرزمین ماننا (Manna) و شهر میشتا (Maishta) در آذربایجان ایران آمده است. در یکی از نوشته‌ها به شمار لشکری که به جنوب دریاچه ارومیه رفته بود، اشاره شده است.^{۲۰} چنین به نظر می‌رسد که در اواخر سده ۹ پ.م اورارتوها بر سواحل



اطراف دریاچه ارومیه دست یافتند. همین امر نیز موجب بروز اختلاف شدید میان دو دولت آشور و اورارتو شد.

در سالنامه‌های شلمانسر سوم شاه آشور از مانناها، مادها و سرزمین پارسوا سخن رفته است. نام پارسوا در شانزدهمین سال پادشاهی وی ۸۴۴ پ.م و نام ماد در بیست و چهارمین سال سلطنت او ۸۳۶ پ.م آمده است که ظاهراً از قدیم‌ترین اشاره‌های مکتوب به این دو قوم ایرانی است.^{۲۱} در سی و یکمین سال پادشاهی شلمانسر سوم به مسیر حرکت لشکریان آشور تحت فرماندهی دایان-آشور (Daian-ashur) اشاره شده و آمده است که آنان ضمن عبور از سواحل دریاچه ارومیه از اراضی گیلزان (Gilzan)، پارسوا و رود زاب سفلا گذشتند.^{۲۲} طبق فهرست موجود در موزه لوور، از سوریگاش (Surikash) به‌عنوان یکی از نواحی ماننا یاد شده است. به‌نظر می‌رسد سوریگاش دژی مرزی بوده است. بزرگ‌ترین دژ مانناها، پانزیش (Panzish) حدود دو‌یست کیلومتری مسی (Messi) بود که در نوشته‌های اورارتویی به‌صورت میشتا در جنوب ماننا (جنوب‌شرقی سردشت کنونی) و مرز پارسوا واقع بوده است. برای مشخص کردن اراضی ماننا، کتیبه منوئه فرمانروای اورارتو واجد اهمیت است. در این کتیبه مرز ماننا کنار صخره‌های تاش تپه (داش تپه) نزدیک میاندوآب حدود ساحل غربی دریاچه ارومیه مشخص شده است. چنین می‌نماید که سرزمین ماننا شامل منطقه وسیعی بوده که به نزدیکی سواحل شرقی دریاچه ارومیه و اراضی جنوب‌شرقی آن محدود می‌شده است. ماننا در غرب با اراضی دولت اورارتو در طول کرانه شرقی دریاچه ارومیه و در جنوب با سرزمین پارسوا در کنار سرچشمه رود دیاله هم‌مرز بوده است.

ممکن است پرسش شود که آیا اورارتوها پس از حرکت به‌سوی قفقاز و پس از حضور جنگجویان اسکیت (اسکیت = سکاهاى غربی) در حمایت از آشور با عناصر آریایی آشنا شدند یا اینکه پیش از آن با عناصر آریایی- ایرانی آشنا بودند؟

آگاهی‌های اندکی از کتیبه‌هایی با خط میخی در دست است که بروشنی از نیروی اقوام آریایی کمبری و سکایی در پایان سده هشتم پ.م در آسیای مقدم حکایت دارند. در سالنامه



اسرحدون، شاه آشور، از سه دشمن آشور کیمریان در غرب، ماناها در شمال و مادها در جنوب و جنوب غربی دریاچه ارومیه یاد شده است.^{۲۳}

در کتیبه‌های آشوری از ظهور کیمریان (گیمیرا Gimerra) در اطراف دریاچه ارومیه سخن رفته است. در کتاب مقدس، عهد عتیق گاه نام اقوام با نامهای خاص مرتبط شده‌اند. از این‌رو، نام کیمرا و گیمیرا به صورت گومر (Gumer) ارائه شده است.^{۲۴} آکادمیسین مار (Marr) نام «ساک» = سکا را مرادف نام اسکیت دانسته است.^{۲۵} نفوذ کیمریان به آسیای مقدم، به احتمال پس از شکست لشکریان اورارتو از آشور و ضعف آن دولت بوده است. به نظر می‌رسد کیمریان در کاپادوکیه و سرزمین ماناها در جنوب دریاچه ارومیه مستقر شده بودند. در سالنامه‌های آشوری، جز کیمریان به وجود اسکیت‌ها (سکاهای غربی) که نامشان به صورت اشگوزا (ایشگوزا) آمده، سخن رفته است. اسناد آشوری مؤید آن‌اند که کیمریان ظرف یکصد سال به تدریج در اراضی مانا مستقر شدند. ولی سکاهای غربی (اسکیت‌ها) بنابه نوشته هرودت از جانب راست کوههای قفقاز سرازیر شدند و تا سرزمین ماد پیش رفتند. مادها در پیکار با آنان شکست یافتند. اسکیت‌ها پس از این پیروزی آسیای صغیر را به تصرف درآوردند و تا مصر پیش تاختند.^{۲۶}

پیوتروفسکی بر این عقیده بود که دولت اورارتو در عهد روسا فرزند سردور (اواخر سده هشتم پیش از میلاد) با کیمریان و اسکیت‌ها که از طریق کوههای قفقاز به سرزمین آن دولت راه یافته بودند، پیوند داشت. گرچه پیوتروفسکی بر پایه اسناد آشوری، اشاره اندکی به وجود بارشوا (پارسوا) در جنوب دریاچه ارومیه دارد، ولی رابطه اورارتو با اقوام آریایی را در جریان گذر لشکریان اورارتو از رود ارس به قفقاز و برخورد با کیمریان و اسکیت‌ها مرتبط می‌شمارد. در نسخه پارسی باستان و عیلامی سنگ‌نبشته بهیستون (بیستون)، کیمریان با نام سکا (Sakā) معرفی شده‌اند، ولی در متن اکدی نام مذکور کیمریان آمده است.^{۲۷} محققان آغاز سده چهاردهم یا سیزدهم پ.م را آخرین مهاجرت بزرگ سکاهای و کیمریان دانسته‌اند که از قبایل ایرانی بوده‌اند. ظاهراً کیمریان پس از رسیدن به شمال غرب ایران در میان سکاهای مستحیل شدند و سپس این هر دو در زمان هوخشتره شاه ماد شکست یافتند.^{۲۸}



گروهی از محققان برآن‌اند که پیش از کیمریان و سکا‌های غربی، اقوام ایرانی در اراضی غرب ایران حضور داشتند. گونتوفسکی یکی از محققانی است که در این باره اظهار نظر کرده است، ولی پیش از ارائه نظر گرانتوفسکی (Grantovskii) جا دارد اندکی به وجود قوم ایرانی بارشوا (پارسوا = پارسواش) اشاره شود. در کتیبه شلمنصر سوم شاه آشور در منطقه نمرود کنونی از استحکامات شهرهای سرزمین پارسوا سخن رفته است. بنابر کتیبه مذکور، شاه آشور پس از تصرف شهرهای پارسوا، عازم اراضی نمرویی (Namrui) شد و ۲۵۰ قصبه آن را ویران کرد. در فهرست موزه لوور پاریس، درباره لشکرکشی سارگون دوم در ۷۱۴ پ.م فرمانروایان نواحی مختلف، از جمله ماد و نمرویی در پارسواش نزد شاه آشور رفتند و هدایایی به وی تقدیم کردند. هارتونیان معتقد است که محل نمرویی را باید در حلوان، شمال غرب کرمانشاه جستجو کرد.^{۲۹}

از کتیبه شمسی آداد پنجم شاه آشور چنین برمی‌آید که لشکریان او از پارسوا گذشتند. کتیبه‌های ایشپوئین و منوئه (شاهان اورارتو) در قراوندوز کنونی واقع در شرق دریاچه وان، حاکی از آن است که پارسوا با دولت اورارتو به پیکار دست زد. بنابر کتیبه ارگیشتی اول در ناحیه خورخور، سرزمین بارشوا (پارسوا) در جنوب دریاچه ارومیه در محدوده سرچشمه رودهای زاب صغیر و دیاله بوده است. پارسوا در شمال با بوشتو (بوستو)، در جنوب شرقی با بیت باروا، در جنوب غربی با بابل، در شرق با ماد و قزل بوندا میان دوسرزمین ماد و مانا هم‌مرز بوده است.^{۳۰}

گرانتوفسکی مدعی است که در سده‌های نهم و هشتم پیش از میلاد، مدتها قبل از هجوم نیروهای کیمری-سکایی و تأسیس دولت ماد، اقوام ایرانی به مقیاسی بسیار گسترده در غرب ایران سکنی داشتند. به‌ویژه این جایگزینی در سده هشتم پ.م صورتی شاخص و روشن داشت و عناصر ایرانی در اراضی وسیعی از غرب ایران مستقر بودند. آگاهی‌های به‌دست آمده از سده نهم پ.م حاکی از آن است که در اکثر نواحی ایران، گروه‌های ایرانی زبان زندگی می‌کردند و اکثریت مردم آن سرزمین را تشکیل می‌دادند. این نکته را از نامهای ایرانی برجای مانده از سده‌های نهم و هشتم پ.م به‌سهولت می‌توان دریافت. این نامها شامل نامهای کسان و جایها هستند، به‌گونه‌ای که در ایرانی بودنشان، جایی برای ابراز تردید باقی نمی‌گذارند. بنابه نوشته گرانتوفسکی اغلب این نظر عرضه می‌شود که در گوشه شمال غرب ایران و اراضی مجاور آن در حاشیه دریای کاسپی،



عناصر غیرایرانی بیش از عناصر ایرانی همچنان باقی بوده‌اند. این نظر دلیل کافی ندارد. از متون آشوری هیچ‌گاه چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آید که اکثریت در آن نواحی با مردم بومی بوده است. برعکس از متون آشوری چنین برمی‌آید که در نواحی غربی نزدیک دریاچه ارومیه، مردمی ایرانی به مقیاسی بس گسترده سکنی داشتند. بنابر مأخذ یونانی عهد باستان، مردم آن سامان ایرانی‌زبان بودند. مأخذ موجود حاکی از آن است که عناصر ایرانی در سده هفتم پ.م پس از سقوط دولتهای آشور و اورارتو، در اراضی شرق مادخرد (اتورپاتکان) و کردستان مستقر شدند.^{۳۱}

در گذشته گروهی از محققان کردها را از بقایای اقوام بومی سرزمین کردستان می‌دانستند و بر آن بودند که بعدها زبان ایرانی در میان مردم آن سرزمین رواج یافت. اکنون با قاطعیت می‌توان این نظر را مردود دانست؛ زیرا مردم کردستان خود ایرانی‌زبان بوده‌اند. حال جا دارد اسلاف کردان را در میان اقوام ایرانی کردستان جستجو کنیم که به احتمال زیاد مربوط به سده‌های ۸-۹ پ.م است.^{۳۲}

در گذشته نظری وجود داشت مبنی بر اینکه مردم ساکن حاشیه دریای کاسپی غیرایرانی بوده‌اند. گفته می‌شد که در سایه کوههای بلند مردم این سامان تا مدتی دراز مشخصات قومی خود را حفظ کردند. این نظر نیز تأیید نشده است. گفته می‌شد زبان مردم این نواحی تا سده‌های نخستین میلادی غیرایرانی بوده است. از نامها و واژه‌های کهنی که برجا مانده معلوم شده است که فارسی نیستند، ولی در ایرانی بودن آنها جای هیچ‌گونه تردیدی نیست. معلوم شده است در این نواحی نیز اقوام ایرانی سکنی داشته‌اند. اینان مردها (آمردها)، کادوسها، گلهها (گیلها) بودند که به گویش ایرانی خاصی سخن می‌گفتند. در اطراف دریای کاسپی، زبانها و گویشهای متعددی وجود داشت. این نظر که گویا زبان ایرانی در ادوار متأخر به سرزمین آنان رسوخ کرده، بی‌دلیل و حتی نادرست است. بنابه نوشته مؤلفان باستان، کادوسها همان قومی هستند که بعدها گل (گیل) نامیده شدند. نامهای کادوسان مشخص است. همه نامهای کادوسان مؤید ایرانی بودن آنها است. چنین می‌نماید که اقوام ایرانی در اوایل هزاره نخست پیش از میلاد از طریق طالش و نواحی اطراف آن به بخش غربی کرانه جنوبی دریای کاسپی نفوذ کردند. آگاهیهای موثقی در این باره، به‌ویژه از مأخذ آشوری می‌توان یافت. جای تردید نیست که در سده‌های نهم و هشتم پ.م و قطعاً از



اواخر سده هشتم پ.م در غرب ایران و بعضی کشورهای همجوار آسیای مقدم، گروه‌های کثیری از مردم ایرانی‌زبان زندگی می‌کردند.^{۳۳}

مردم ایرانی‌زبان طی سده‌های نهم و هشتم پ.م و به دیگر سخن پیش از هجوم نیروهای کیمری-اسکیثی و تأسیس دولت ماد، به مقیاسی وسیع در غرب ایران سکنی داشتند. سده‌های نهم و هشتم پ.م در اراضی غرب ماد، اطراف دریاچه ارومیه، ارمنستان و اراضی شمال غرب عراق، گروه‌های وسیعی از مردم ایرانی‌زبان حضور داشتند. در سده نهم پ.م گروه کثیری از عناصر ایرانی‌زبان در زاموآ (سلیمانیه کنونی) به صورتی گسترده زندگی می‌کردند. آگاهی‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه در نیمه نخست سده نهم پ.م گروه‌های ایرانی در نواحی غربی‌تر، از جمله در مسیر علیای رود فرات سکنی گزیده بودند. از فهرست‌های موجود چنین برمی‌آید که در سال ۸۲۰ پ.م گروه‌های ایرانی‌زبان در اطراف دریاچه ارومیه می‌زیستند. اسناد اورارتویی سال‌های ۸۸۱-۸۸۰ پ.م درباره پارسوا و نیز اسناد مربوط به سال ۸۴۳ پ.م مؤید وجود گروه‌های ایرانی در مناطق یاد شده است.

اسناد مربوط به دوران آشور نصیرپال دوم (۸۸۳-۸۵۹ پ.م) (Ashurnazirpal) مؤید وجود گروه‌های ایرانی در سلیمانیه است. این گروه‌ها با عناصر سکایی (اسکیثی) مرتبط نبودند. به نظر مینورسکی^{۳۴} و ویلچفسکی (Vilchevskii)^{۳۵} نفوذ اقوام ایرانی به اراضی کردستان مربوط به سده هفتم پ.م پس از حمله آشور به سرزمین اورارتو بوده است. حال آنکه اسلاف اقوام ایرانی‌زبان کرد، حدود سده‌های نهم و هشتم پ.م در اراضی کردستان مستقر بودند. گرانتوفسکی مردها را اجداد ایرانی کردها دانسته و بر این نظر بوده است که آنها در غرب دریاچه ارومیه در اراضی میان دو دریاچه ارومیه و وان در جنوب و جنوب‌غربی دریاچه وان، کنار اراضی ارمنستان و آشور مستقر بودند. در غرب آنها سرزمین اورارتو در سده نهم و هشتم پ.م واقع بود.^{۳۶}

تأثیر فرهنگی عناصر ایرانی بر اقوام و گروه‌های قومی اطراف مشخص است، نمی‌توان مدعی شد که نفوذ عنصر ایرانی یکباره از میان رفت؛ زیرا بعدها در سده هفتم پ.م باز هم عناصر ایرانی در آن اراضی دیده شدند.



در نیمه دوم سده هشتم پ.م نقش عنصر ایرانی در این مناطق فزونی گرفت و گروههای ایرانی‌زبان در اراضی میان آشور و اورارتو مستقر شدند. متعاقب آن گروههایی از کردان به اراضی ارمنستان و سرزمینهای همجوار آن کوچ کردند. در غرب ایران و اراضی نزدیک به آن و نیز در بعضی نواحی آسیای مقدم، شمار گروههای ایرانی زبان به‌ویژه در سده‌های نهم و هشتم پ.م بسیار بود. از این‌رو، ظهور ملت ماد و هجوم کیمریان و اسکیت‌ها مستلزم به‌کار گرفتن زبان ایرانی به منظور ایجاد رابطه میان قبایل در اراضی وسیع این منطقه بود. با توجه به اهمیت موضوع، بی‌گمان در سده‌های نهم و هشتم پ.م عناصر ایرانی نیروی فایق در این مناطق بودند. اینکه سران قبایل و فرمانروایان نواحی موردنظر نامهای ایرانی داشتند، دلیلی بر این مدعا است. در رویدادنامه‌های سده نهم و نیمه دوم سده هشتم پیش از میلاد، به‌ویژه در رویدادنامه‌های سارگون دوم، شاه آشور، با روشنی بیشتری از این مقوله سخن رفته است. در این رویدادنامه‌ها به گستردگی نفوذ مردم ایرانی در اراضی که از سده نهم پ.م در آنجا استقرار داشتند، اشاره شده است. یکی از آگاهی‌ها به صورتی منجز مربوط به اهالی زاموآ (Zamua) در سالهای ۸۸۱-۸۸۰ پ.م است. به‌نظر می‌رسد گروههای ایرانی، حدود سده دهم پ.م در آنجا مستقر بودند. این مطلب در کتیبه آدادنیراری دوم (۹۱۱-۸۹۱ پ.م) (Adadnirari) و توکولتی-نینورتی دوم (۸۸۹-۸۸۴ پ.م) (Tukulti-Ninurti) آمده است.^{۳۷} از مطالب ارائه شده چنین برمی‌آید که پیش از آن نیز گروههای ایرانی در نواحی موردنظر مستقر بوده‌اند.

بررسی‌ها و تحقیقات درباره نامهای ایرانی در اسناد و مدارک برجای مانده از سده نهم پ.م حاکی از آن است که آشوریان در سده مذکور، به‌ویژه دوران فرمانروایی آشور نصیرپال دوم در ناحیه زاموآ (سلیمانیه کنونی)، با گروههای قومی ایرانی‌زبان روبه‌رو شدند. از سده نهم پ.م تا زمان فرمانروایی آشور بانپیال در اراضی غرب سرزمین ماد، گروههای ایرانی‌زبان به مقیاسی وسیع مستقر بودند و بدون وابستگی به مادها و در فاصله بسیار زیادی از آنها در حیات خود ادامه می‌دادند. اینان نه‌تنها در گوشه شمال‌غربی و کرانه دریای کاسپی، بلکه در سرزمینهای دورتر، از جمله در کردستان عراق و ترکیه و حوالی میان رودان (بین‌النهرین) سکنی داشتند. بعضی نامها از جمله نامهای جغرافیایی، حاکی از ایرانی بودن آنها است. به‌عنوان نمونه پاتوش آرا (Patush')



(arra) در نزدیکی بیکینی (Bikini) (دماوند) می‌تواند با نام پاتیشخوار (Patishkhar) اوایل سده‌های میانه در شمال کوه‌های دماوند که بعدها به صورت پذیرشخوارگر درآمده است مقایسه شود.^{۳۸}

دیگر از این نامها، تارویی (Tarui-Tarwi) و تاروماکیسی (Tarumakisi) متعلق به دوران سارگون دوم شاه آشور است. این ناحیه دو جایگاه مستحکم یا دژ دوگانه استواری در تبریز بود که در متون کهن ارمنی به صورتهای تاروژ (Tarvezh) و تاورژ (Tavrezh) آمده و حاکی از ایرانی بودن آن است.^{۳۹} هاروتونیان در کتاب *نامهای اورارتویی*، تارویی را شهر و دژی در گوشه شمال شرقی دریاچه ارومیه در همسایگی سانگی برتو (Sangibutu) دانسته است.^{۴۰}

نظری وجود دارد مبنی بر اینکه ساکنان حاشیه دریای کاسپی تا مدتی دراز شامل عناصر غیرایرانی بوده است و گویا وجود کوه‌های بلند آنان را از تجاوز بیگانگان مصون داشته است. گرانوفسکی این نظر را قابل اعتماد نمی‌داند. بنابه نوشته او یکی نبودن زبان مردم این سامان با زبان فارسی موجب بروز چنین تصویری شده است. متأسفانه پیروان این نظر به زبان مردم حاشیه دریای کاسپی توجه کافی مبذول نداشتند. راست است که زبان مردم این سامان فارسی نبوده، ولی بی‌گمان از زبانهای ایرانی بوده است. نامهای جغرافیایی و نامهای مردم این نواحی در روزگاران کهن، مؤید ایرانی بودن آنها است. این نامها اهل تحقیق را در مشخص کردن قومیت مردم حاشیه دریای کاسپی یاری می‌بخشند. به‌عنوان نمونه، اناریاک‌های حاشیه دریای کاسپی را می‌توان غیرآریایی نامید. چه نام آن آریاک به احتمال (نه آریایی = غیرآریایی) چنین استنباطی را تأیید می‌کند. چه بسا این نام را عناصر آریایی به آنان داده باشند، ولی درباره پارس‌ها، مردها (آمردها)، کادوسها، گلهها (گیلها) نمی‌توان چنین نظری ابراز داشت. گیلها بی‌گمان به یکی از زبانهای ایرانی گفتگو می‌کردند. در دیگر حواشی دریای کاسپی نیز زبانهای ایرانی متعددی رایج بوده و هست. مخالفان این نظر تاکنون دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات فرضیه خود ارائه نکرده‌اند. مؤلفان باستان به وجود گلهها (گیلها) و کادوسها اشاره کرده‌اند. نامهای این سرزمین و مردم آن نیز از جمله نامهای ایرانی است. از دیدگاه باستان‌شناسی، اشیای به‌دست آمده در حاشیه دریای کاسپی متعلق به هزاره دوم و نخستین سده‌های هزاره یکم پیش از میلاد، همانند آثاری است که در حفاریات غرب ایران



از همان دوره به دست آمده است. اشیای مکشوفه در حاشیه جنوب غربی دریای کاسپی، هیچ شبهه‌ای در ایرانی بودن آنها باقی نمی‌گذارد. به نظر می‌رسد اقوام ایرانی در هزاره نخست پیش از میلاد، از طریق تالش به اراضی همجوار روی آورده باشند.^{۴۱}

از متون آشوری سده هشتم پ.م چنین برمی‌آید که آیین مزدایی در غرب ایران رواج داشته است. در شماری از کتیبه‌های آشوری، نامهایی دیده می‌شوند که از نام مزدا پدید آمده‌اند. این نامها در نواحی غربی نزدیک به سرزمین ماد رایج بوده‌اند. در مآخذ آشوری این نام به صورتهای مزداکا (Mazdaka)، مزدایا (Mazdaya) و مزدایگنا (Mazdabigna) آمده است. مشابه این نام را به صورت بغایگنا (Bagābigna) می‌بینیم. یوستی (Justi) نام مزادیای غرب ایران را با بغایا (Bagāya) و میثرایای (Mithraya) عهد هخامنشی یکی می‌داند. شاید نام ماسدایاشنای (Masdayashna) مندرج در سند ایلامی را بتوان با نام مزدیسنا یا اوستا همگون دانست.^{۴۲}

شهر متسختای (Metskheti) گرجستان در محل پیوندگاه دو رود کورا (کُر) و آراگوی (Aragvi) واقع بود. از این شهر را دو دژ به نامهای هرموزیکا (Harmozika) و آرماتزیکه (Armaz-Tzikhe) محافظت می‌کردند. این هر دو دژ نام هرمزد= اهورامزدا را بر خود دارند.

بعضی محققان بر این عقیده‌اند که پیشرفت اقوام ایرانی در محدوده آسیای مقدم، عمدتاً جنبه توسعه طلبانه و اشغال‌گرانه نداشت. در آغاز، اقوام ایرانی قدرت حاکم را در اختیار نداشتند، بلکه وابسته دولتهای محلی و گاه تابع اینان بودند. این نظر دست‌کم در نخستین سده‌های استقرار گروههای قومی ایرانی درست می‌نماید. ما این حالات را در رابطه اقوام ایرانی با دولتهای آشور، اورارتو، ماننا، ایلام و بعدها حتی با دولت ایرانی ماد مشاهده می‌کنیم، چه در آغاز پارسها تابع دولت ماد بودند. این وضع تا سده ششم پ.م و عهد پادشاهی آستیاگ ادامه داشت. مادها نیز پیش از کسب قدرت در ارتباط با دولت آشور و اورارتو همین وضع را داشتند. با این وصف، نفوذ زبان و فرهنگ و آداب و سنن ایرانی بر غالبان و اقوام حاکم اندک نبود. اسناد مربوط به مناطق مرزی میان آشور و اورارتو، حاکی از نفوذ زبان، فرهنگ و دین ایرانی در آن نواحی طی سالهای پیش از ۷۱۴ پ.م و به دیگر سخن دوران شکوفایی اورارتو و نیرومندی آشور است. در این دوره، گروههای قومی کوچک وجود داشته‌اند که وابسته دولتهای آشور و اورارتو بوده‌اند. قبایل



پارسی که در سده نهم پ.م روانه ایلام شده بودند، تا مدتی از داشتن نقش عمده در منطقه بی بهره بودند. اواخر سده هشتم و اوایل سده هفتم پ.م در روزگار هخامن (هخامنش) و فرزندش چیش پیش (Chishpish) و سپس کوروش اول نیای کوروش بزرگ، پارسها وابسته به تابع دولت ایلام و سپس آشور بودند. بعدها با اتحاد مادها و پارسها نقش عنصر ایرانی رو به فزونی نهاد. تا سده هفتم پ.م پارسها هنوز گروهی وابسته محسوب می شدند. پس از سقوط دولت آشور نقش پارسها راه اعتلا پیمود و ابتدا به تأسیس دولت محلی بالنسبه نیرومند و سپس در عهد کوروش بزرگ ضمن اتحاد با دولت ماد به تشکیل دولتی بزرگ منتهی شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر درباره اورارتو، نکتیوتروفسکی، ب.ب، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
2. Ebling, E., B. Meisner, Weidner, *Die Inschriften der Altassyrischen Könige*, Leipzig, 1926, p. 113-114, 191, Fubnote 9.
3. Melikishvili, G. A., *Nairi-Urartu*, Tbilisi, 1954, p. 150-151.
4. Schroder, O., *Keilschrifttexte aus Assur historischen inhalt, II*, Leipzig, 1951, No 58.
۵. پیوتروفسکی، ب.ب، اورارتو، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۵.
6. Schroder, O., *Keilschrifttexte ... II*, Leipzig, No 60.
7. Piotrovsky, B. B., *Vanskoe tsarstvo (Urartu)*, Moskva, 1959, p. 44.
۸. پیوتروفسکی، ب.ب، اورارتو، ص ۲۳.
9. Piotrovsky, B. B., *Vanskoe tsarstvo ...*, p. 44-45.
10. Ibid, p. 46.
11. Barthold, V. V., *Raboti po istorii kavkaza I vostochnoi evropi, T. II*, Chast t, Moskva, 1963, p. 654;
- عنایت‌الله، رضا، *اوان از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲-۱۳۶.
12. Gurney, C. R., *Anatolia, C. 1750-1600 BC, in CAH, Bd. 2, fase. II*, p. m 24 ff.
13. Burton Brown, T., *Exclavations in Azerbaijan*, London, 1951, p. 193.
۱۴. ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۵، ص ۹۴.
15. Arotunian, N. V., *Toponimika Urartu, I*, Erevan, 1985, p. 5-6.
16. Piotrovsky, B. B., *Vanskoe tsarstvo ...*, p. 64-65; A. A., Ivanovskii, *Po zakavkaziu (MAK, VI, 1911)*, p. 45.
17. Arotunian, N. V., *Toponimika Urarte, I, ...*, p. 141-142.
18. Piotrovsky, B. B., *Vanskoe tsarstvo ...*, p. 68.
۱۹. متن کتیبه را شولتس در ۱۸۳۹ میلادی کشف کرد و چند بار به چاپ رسید. برای آگاهی از متن آشوری و مقایسه آن با متن اورارتویی نک:
- Götze, A. A., *Zur Kelischin-Stete* [ZA, V, 1-3, 1929, p. 99-128 (YKH, No 19)]; Tsereteli, *Études ourarteennes (RA, XLVII, 3, 1953, p. 131; Piotrovsky, B. B., Vanskoe tsarstvo ...*, p. 62.
20. Ibid.



21. Ibid., p. 62, 82.

22. Ibid., p. 58.

۲۳. بیوتروفسکی، ب. ب. اورارتو، ص ۵۴.

۲۴. همان، ص ۵۷.

۲۵. همان، ۶۰-۵۹.

26. Burney C. A., *Excavations at Haftavan Tepe*, 1968.

27. Kent Roland G., *Old Persian, grammar, texts, lexicon*, New Haven, 1953, DBV, p. 133. No. 22-23, 25, 31.

28. Cyril Gadd, *The Fall of Niniveh*, London, 1923; Wiseman, D. J., *Chronicles of Chaldaean kings*, London, 1956.

29. Arotunian, N. V., *Toponimika Urartu, I*, ... p. 150.

30. Ibid., p. 55-56.

31. Grantovskii, E. A., *Ranniaia Iranskikh plemen perednei Azii*, Moskva, 1970, p. 379.

32. Ibid., p. 372-375.

33. Ibid., p. 373-374.

34. Monorskii, V., *Kurden, EI, Bd. II*, 1927.

35. Vilchevskii, O. L., *Kurdi, Vedenie v etnicheskuiu istoriiu kurdsogo naroda*, Moskva-Leningrad, 1961, p. 14 i sled., 24, 29, 35, 119, 134, 138, i dr.

36. Grantovskii, E. A., *Ranniaia istoriia* ..., p. 373.

37. Schroeder, O., *Keilschrifttexte aus Assur historischen inhalts, II*, Leipzig, 1921, No. 84.

38. Grantovskii, E. A., *Ranniaia* ..., p. 207, 208, 365.

39. Ibid., p. 281, 291.

40. Arotunian, N. V., *Toponimika Urartu, I*, ... p. 179.

41. Grantovskii, E. A., *Ranniaia istoriia* ..., p. 373-374, 196-74, i sled.

42. Ibid., p. 258-259; Justi. F., *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895, p. 57.